



انتشارات امن سینا

کنج سخن

شاعران بزرگ پارسی گوی و منتخب آثار آنان

جلد اول

از رودکی تا انوری

تالیف
دکتر فریح آله صفا

۱) این مقدمه را بقصد مرور در خلاصه‌یی از تاریخ شعر فارسی
مینویسم و پیداست که درچنین وضعی پیش کشیدن بحثهای مفصل و
دادن توضیحات کافی و بررسیدن منابع و مآخذ و حدسها و اشارات
گوناگون، نامقدور و احیاناً ناقص غرضت.

پیش از ورود در مطالعه تاریخ شعر فارسی، لازمست بدانیم که
زبان اصلی و اساسی این اشعار، یعنی پارسی دری یا فارسی، لهجه بیست
از لهجه‌های جدید ایرانی که از حدود قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی)
بعهد جانشین لهجه ادبی پهلوی شده و جای آنرا گرفته بود.

زبان ایرانی و لهجه‌های آن

۲) تاریخ لهجه‌های زبان ایرانی را (که خود شعبه بیست از زبان
هندو ایرانی، و آن بنوبه خود شاخه‌یی از هندو اروپاییست) سه دوره
منقسم میدارند: اول دوره لهجه‌های ایرانی کهن؛ دوم دوره لهجه‌های
ایرانی میانه؛ سوم دوره لهجه‌های ایرانی نو.

۳) لهجه‌های ایرانی کهن از راه‌های کتیبه‌های پارسی باستانی، متون اوستایی، نام‌های مادی و سکاکی قدیم شناخته میشود. دو لهجه پارسی باستان (از لهجه‌های کهن غربی ایران) و اوستایی (از لهجه‌های کهن شرقی ایران) از بسیاری جهات کلی بی‌یکدیگر نزدیکند و از پارسی جهات جزئی جدایی و افتراق صریح دارند. در هر يك از آن دو لهجه سه نوع مذکر و مؤنث و خنثی وجود دارد و اواخر اسامی و ضمائر هر دو لهجه در احوال مختلف فاعلی و ملکی و اضافی و ندائی و مفعولی و غیره تغییراتی حاصل می‌کند.

پارسی باستانی گویا لهجه عمومی اقوام دهگانه پارسی و زبان ادبی آنان بود که در هیأت قدیم خود در کتیبه‌های شاهنشاهان هخامنشی بخط میخی نوشته و نگاه‌داری شده است. قدیمترین آثار مکتوب این لهجه از حدود قرن ششم قبل از میلاد و مهم‌ترین اثر آن کتیبه بیستون از داریوش بزرگ (۵۲۱-۴۸۶ ق م) است.

در باره اینکه لهجه اوستایی یعنی زبان متون اوستایی که از اواخر عهد ساسانی بعد بخط خاص اوستایی نوشته شده است، با هیأت‌های قدیم (گائاه و بعد از آنها یشتها) و جدید خود، در کدام يك از نواحی ایران قدیم رائج بوده بحث است؛ لیکن چون اغلب اشارات جغرافیایی اوستا بنواحی و اماکن شرقی و شمال شرقی ایران صورت گرفته، و میدان بیشتر اعمال قهرمانی و مذهبی آن ایران شرقی و شمال شرقی است، بحسب قریب

بیقین میتوان محیط اصلی رواج آن لهجه را همان نواحی یا یکی از آن نواحی شرقی، و مولدومناً زرتشت پیغامبر را نیز در همان اقطار دانست.^۱ قدیمترین قسمت اوستای موجود گائاهای سروده زرتشت، و مهمترین نسکهای موجود آن یسناهای و یشتهاست. گائاهای خود پنج سرود از یسناهاست. تعیین قدمت گائاهای بستگی تام با ثبات زمان زرتشت دارد. این تاریخ را در صورت قبول قول خسانتوس لیدیایی^۲ بحدود یازده قرن قبل از میلاد میتوان بالا برد.^۳ با اینحال بعضی از محققان زمان زرتشت را بدون دلایل قانع کننده تا حدود شش قرن قبل از میلاد پایین آورده‌اند.

اقتضای این که لهجه‌های مادی و سکایی^۴ و پارسی باستانی و اوستایی

۱- در باره مولد زرتشت مخصوصاً رجوع شود به تحقیق مرحوم آرتور کریستن سن، ملاحظاتی در باره قدیمترین عهد آیین زرتشتی، ترجمه دکتر صفا از رساله: *(Quelques notices sur les plus anciennes périodes du zoroastrisme)* چاپ تهران، ۱۳۳۶ (از انتشارات دانشگاه) ص ۱۳-۲۰، و به:

C. de Harlez. Avesta, 2ème édition, Paris 1881, introduction, p. XVIII-XXIII

۲- *Xanthos de Lydie*

۳- رجوع شود به: کریستن سن، رساله «ملاحظاتی درباره قدیمترین عهد آیین زرتشتی» ترجمه فارسی، ص ۲۰-۳۰ و به:

C. de Harlez, Avesta, 2ème édition, Paris, 1881 introduction, p. XXIII-XXIV

۴- این لهجه از دسته لهجه‌های شرقی محسوب میگردد و بازمانده آن در لهجه‌های میانه ایرانی دیده میشود. برای کسب اطلاع اجمالی در باره اقوام سکا رجوع کنید به: سرگذشت سه هزار و پانصد ساله ایران، دکتر صفا، تهران ۱۳۳۸ ص ۲-۲۰، ۲۱-۲۴، ۲۹-۲۴.

از میان لهجه‌های کهن ایرانی دلیل انحصار آنها بهمین چند لهجه محدود نیست. مسلماً همه لهجه‌هایی که در دوره متوسط تاریخ لهجه‌های ایرانی می‌بینیم، ریشه‌های کهن تری داشته‌اند که نداشتن اطلاعات تاریخی مکتوب ما را از حقیقت حال آنها بی‌خبر گذارده است.

۴) اصطلاح لهجه‌های ایرانی میانه یا لهجه‌های متوسط ایرانی برای تعیین عده‌ی از لهجه‌ها بکار می‌رود که سر راه تحوّل لهجه‌های کهن ایرانی بلهجه‌های نو قرار گرفته‌اند و بنابراین تعیین تاریخ صریحی برای آغاز دوره میانه و ختم آن در هر يك از لهجه‌ها دشوار است. از مهمترین لهجه‌های میانه که ادبیات مکتوب آنها را در دست داریم، زبان پهلوی (پهلوانی) اشکانی (یعنی زبان پرتوی = پارتی)؛ پارسی میانه یا پهلوی ساسانی؛ سغدی؛ خوارزمی؛ سکایی (= ختنی) را باید نام برد.

از پهلوی اشکانی آثاری بخط مانوی (از اصل سریانی) و منسوب به مانویان، و آثار دیگری بخط پهلوی اشکانی (از اصل آرامی) باقی مانده است. آثار مانوی که بزبان پهلوی اشکانی (پارتی) باقی مانده، مربوط به تاریخی از حدود قرن سوم میلادی به بعد است. گویا قوت و شیوع زبان

۱- پهلوانی اصطلاح اصیل تری است برای پهلوی. فردوسی این اصطلاح اصیل را چندبار بکار برده است:

اگر خوان خوان و اکوان دیوش مخوان	ابر پهلوانی بگردان زبان
اگر پهلوانی قنانی زبان	بتازی تو اروند را دجله خوان

قوم پارتی بعد از اواخر قرن اول پیش از میلاد و اوایل قرن اول میلادی آغاز یافته و بعد از قرن چهارم میلادی یعنی بعد از استقرار وثبات کلی وضع ساسانیان از رواج آن کاسته باشد.

از پهلوی ساسانی یا فارسی (پارسی) میانه کتیبه ها و سکه ها و کتابهایی بخط آرامی باقی مانده و جز در آثار مانویان در باقی هزارش یعنی کلمات آرامی که در خواندن پهلوی قرائت میشده است، دیده میشود. کتبی که باین خط و لهجه داشتیم در حمله عرب و بعد از غلبه اسلام دریا بر اثر ترجمه پاره‌یی از آنها عبری و امثال این علل از میان رفت و آنچه در دست داریم (که غالب آنها دینی است) با اواخر عهد ساسانیان و سه قرن اول هجری (تا قرن نهم میلادی) مربوط است.

لهجهٔ سفدی لهجهٔ متداول در سفد بود که بر اثر توسعهٔ پادشاهی سفد گاه تا حدود چین رواج داشت و آثاری از آن مربوط به بودائیان و مانویان و مسیحیان یا آثار غیر دینی در دست است. خط عمومی و عادی این لهجه از خط آرامی اقتباس شده، آثار مسیحیان بخط سربانی و آثار مانویان بخط خاص آنانست. بازماندهٔ این لهجه در روزگار ما لهجهٔ یغناپی است که در درهٔ یغناپ واقع در میان سلسله‌های جبال زرافشان و حصار، تکلم میشود. آثار قدیم لهجهٔ خوارزمی (که تا حدود قرن هشتم هجری رائج بود) بخط آرامی، و آثار جدیدتر آن بخط عربیست. خوارزمی با سفدی و سکاپی قرابت داشت و در عهد اسلامی عده‌یی لغات عربی و فارسی نیز در آن راه یافته بود.

از زبان سکایی (ختمی) آثاری مربوط به میان قرنهای هفتم و دهم میلادی در دست است که غالباً بودایی و مشتی قصه‌ها و داستانه‌ها و بعضی متون پزشکی است. در صورت قدیم این لهجه بسیاری از اختصاصات لهجه‌های کهن ایرانی مانند صرف اسامی و ضمائر مشاهده میشود و در صورت جدید آن قواعد زبان ساده‌تر است.

وجود عدد زیادی لهجه‌های ایرانی جدید ثابت میکند که در دوره لهجه‌های میانه ایرانی عدد زیادی از لهجه‌ها متداول بوده است که نداشتن آثار مکتوب مایه عدم اطلاع ما از آنها شده است، مانند لهجه آذری، لهجه خوزی، لهجه طبری و جز آنها و همچنین است لهجه معروف آسی میانه^۱ (که اصلاً از دسته لهجه‌های شرقی ایران^۲ بوده و بعد بر اثر مهاجرت قوم الانی یا آسی یا آسی از مشرق بسرزمین قفقاز، بجانب مغرب پشته ایران برده شده است)^۳

۱- *le moyen ossétique*

۲- بتقسیمی لهجه‌های زبان ایرانی را بدو دسته شرقی و غربی منقسم می‌دارند و این باعتبار نواحی رواج آن لهجه‌ها و نیز بسبب شباهت لغوی و دستوری و صوتی است که میان هر یک وجود دارد.

۳- درباره لهجه‌های قدیم و میانه ایران منابع بسیار از تحقیقات زبانشناسان قابل مراجعه و کسب اطلاعات از آنجمله رجوع شود به :

Encyclopedie de l'Islâm, art. Perse, partie II, Langue et Dialectes, par H.W. Bailey

۵) لهجه های ایرانی جدید لهجاتی هستند که در قرنهای اخیر متداولند و تاریخ بیشتر آنها را میتوان از عهد شیوع خط عربی بعد از آغاز کرد و چون این خط برای نشان دادن بسیاری از حرکات و اصوات لهجه های مذکور نارساست، در تحریر و حتی تلفظ آنها تغییراتی ایجاد کرد. گذشته ازین باغلبه عرب و شیوع دین اسلام و قرآن و زبان عربی در میان ایرانیان تدریجاً بسیاری کلمات عربی، و در موارد متعدد قواعد دستوری^۱

باقی از حاشیه صفحه پیشین:

L'Iran sous les Sassanides, par Arthur Christensen, 2ème édition, Copenhague, 1944, p. 44-49.

H.S. Nyberg, Hilfsbuch des Pehlevi, Uppsala, 1928, 1931; introductions de Vol. 1 et 2.

C. de Harlez, les introductions de :

Manuel de la langue de l'Avesta, Paris, 1882, p. XI-XX.

Manuel du Pehlevi, Paris, 1880, p. V-XII.

Avesta, Paris 1881, p. XXXIX-LXV.

C. Salemann, Mittelpersische Studien, Mélanges Asiatiques, vol. IX, St. Petersburg, 1887.

W. B. Henning, Sogdica, London, 1940

R. Gauthiot et E. Benveniste, Essai de Grammaire Sogdienne, Paris, 1923, 2 vols

M. Aurel Stein, Ancient Khotan, 2 vols Oxford, 1907.

Sten Konow, Ein neuer Saka-Dialekt, 1935.

Khotan - sakische Grammatik. Leipzig, 1942.

E. Blochet, Etudes de Grammaire Pehlvie.

۱- مانند جمعهای سالم و مکسر، کلماتی که با تنوین استعمال شود، صیغه تثنیه، علامت تأنیث، مطابقت صفت و موصوف در پارسی از ترکیات، و امثال اینها...

کنج سخن

عربی، در این لهجات نفوذ کرد. از حدود قرن چهارم و پنجم بعد مقداری از کلمات ترکی بوسیله قبایل زردپوست آسیای مرکزی و مغول و تاتار هم در پاره‌یی ازین لهجات راه یافت. وقتی این عوامل با عامل اصلی تحوّل و تغییر تدریجی همراه شد، بلهجه‌های ایرانی هیأت کاملاً جدیدی داد. با اینحال باید در نظر داشت که بعضی از لهجه‌ها که هیچگاه مکتوب نبوده یا بعلمی کمتر در معرض نفوذ زبانهای عربی و ترکی قرار داشته‌اند، سالم‌تر و بهتر مانده‌اند.

لهجه‌های مهم ایرانی نو را میتوان بدسته‌های ذیل تقسیم کرد:

اول لهجه‌های مرکزی ایران که از حدود آذربایجان و نواحی غربی خراسان و دامنه‌های جنوبی البرز تا حدّ فارس و کرمان رواج دارد و خود بشعبه‌های متعدد منقسم میگردد و مخصوصاً در روستاها و دره‌های دور دست که با مراکز مهم تجاری و سیاسی ارتباط کمتری داشته بصورت بهتر و اصیل‌تری باقی مانده است. - دوم لهجه‌های جنوبی ایران مانند لهجه فارسی یعنی لهجات متداول فارس، بشاگردی، دزفولی، لری و بختیاری و جز آنها. - سوم لهجه‌های شمالی ایران مانند کرکائی، مازندرانی، گیلی، دیلمانی و طالشانی و بقایای لهجه آذری. - چهارم لهجه‌های غربی ایران مانند کردی با شعب چند گانه آن. - پنجم لهجه‌های شرقی پشته ایران مانند پشتو، اورموری (در افغانستان)، پراچی (در هندو کش) لهجه‌های پامیری (وخی، شغنی، اشکاشمی، منجی) در فلات پامیر، بلوچی، یغناپی در یغناپ زرافشان و جز آنها.

بعضی ازین لهجه‌های ایرانی نو که بدانها اشاره مختصر کرده‌ایم دارای آثار ادبی مکتوب یا شفاهی قابل توجهی هستند مانند کردی، پشتو، مازندرانی، گرگانی و دیلمانی.

۶) لهجه ادبی ایران اسلامی را که از وسط قرن سوم هجری (نیمه دوم قرن نهم میلادی) بعد در ایران رواج یافته و به : دری، پارسی دری، پارسی مشهور است، نمیتوان فقط از اصل فارسی میانه (پهلوی ساسانی) دانست بلکه در اساس يك لهجه عمومی ادبی است که در اواخر عهد ساسانی و قریب‌های اولیه اسلامی در ایران شیوع داشت و تحت تأثیر و تأثر متقابل لهجه‌های رسمی دوره اشکانی (پارتی) و ساسانی (پارسی) در یکدیگر، و در لهجه‌های محلی، بتدریج متداول شده و تقریباً وضع ثابتی گرفته و هیأت زبان کتابت حاصل کرده بود. همین زبان کتابت است که در قرن سوم و چهارم بیابای در مراکز مختلفی مانند سیستان و شهرهای خراسان و ماوراءالنهر و گرگان و ری گویند گاهی پیدا کرد. این زبان بنحو خالص نزدیک با پهلوی جنوبی (پارسی میانه) نبود زیرا بر آنفوذ فراوانی از لهجه‌های خراسان قدیم و بعضی از لهجات مشرق در آن مشهود است؛ و نیز لهجه شرقی محض شمرده نمیشد زیرا تأثیر و نفوذ پهلوی جنوبی (پارسی میانه) و لهجه‌های غربی هم در آن ملاحظه میشود.

این زبان عمومی و مختلط که در اواخر دوره ساسانی و قریب‌های نخستین هجری بتدریج شایع شده بود، در عهد اسلامی نخستین بار

در دربارها و شهرهای نواحی شرقی ایران برای شعر و نثر بکار رفت، و بعبارت دیگر نخستین ظهور ادبی آن در مشروایران انجام گرفت، و بهمین سبب تحت تأثیر لغوی و صرفی و نحوی لهجه های متداول در این نواحی درآمد، و بنظر قدیمترین مؤلفان از قبیل المقدسی^۱ و ابن حوقل^۲ که درباره محلّ تداول و رواج زبان فارسی دری سخن گفته اند، زبان قسمتی از نواحی شرقی از حدود نیشابور تا نواحی قریب بولایت سغد در ماوراءالنهر دانسته شد. این مؤلفان که زبان مردم نیشابور و سرخس و ابیورد و هرات و جوزجان و بخارا را مشابه هم دانسته و آنرا «دری» خوانده اند، بصراحت زبان خوارزمی و طنجاری و سغدی و رستاقهای بخارا را «لسان علی حده» شمرده اند و ازینجا معلوم میشود که لهجه های از قبیل سغدی و خوارزمی و طنجاری که جزو دسته لهجه های شرقی است تأثیری در لهجه پارسی جدید نداشت و با آن متفاوت بود.

نخستین گویندگانی که بدین زبان شاعری و نویسندگی کردند، آنرا «پارسی دری»^۳ نامیده و «دری»^۴ یا «پارسی»^۵ نیز گفته و در برابر

۱- احسن التقاسیم، چاپ لندن، ۱۹۰۶ میلادی؛ ص ۳۳۴-۳۳۵.

۲- صورقالارض طبع لندن، ۱۹۳۸ میلادی، ص ۴۹۰؛ اقوال این دو جغرافیانویس را الاصلطخری نیز تکرار کرده است.

۳- بفرمود تا پارسی دری نبشتند و کوتاه شد داوری (فردوسی)

۴- در این کتاب تفسیر بزرگت از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه، ترجمه کرده زبان پارسی دری راه داست... (مقدمه ترجمه تفسیر طبری).

باقی در حاشیه صفحه بعد

پهلوی (پهلوانی) و تازی (عربی) فرار داده‌اند. این زبان عمومی را از آن جهت دری می‌گفتند که: «لأنها اللسان الذی تُکَتَّبُ به رسائل السلطان و تُرْفَعُ به الیه القصص؛ و اشتقاقه من الدر وهو الباب، یعنی آنه الکلام الذی یتکلم به علی الباب». پارسی این کلام چنینست: «... زیرا آن زبانست که نامه‌های پادشاه بدان نوشته میشود و عریضه‌هایی که بخدمت وی می‌فرستند [نیز بدان زبانست]، و اشتقاق دری از در است که [بتازی] باب [گویند]، یعنی زبانست که در درگاه پادشاه بدان سخن می‌گویند»

کلمه «دری» سابقه تاریخی قدیمتری از قرن سوم و چهارم هجری داشته‌است زیرا ابن المقفع و بعد از او حمزة بن الحسن اصفهانی در شمار زبان‌هایی که میان ایرانیان پیش از اسلام رواج داشته به زبانی بنام «لغت دری» اشاره کرده و آنرا زبان شهرهای مداین شمرده و از میان لهجه‌های مشرق ایران لغت اهل

بازمانده حاشیه صفحه پشین

- | | |
|---|--------------------------------------|
| بود در زبان دری ده هزار (فردوسی) | ۴- کجاییور از پهلوانی شمار |
| مدحت خواجه آزاده بالفاظ دری (فرخی) | دل بدان بافتی از من که نکودانی خواند |
| مرا این قیمتی در لفظ دری را (ناصر خسرو) | من آنم که در پای خوکان نریزم |
| گاهی بلفظ دری و گاهی بشعر دری (سوزنی) | صفات روی وی آسان بود مرا گفتن |
| اگر پارسی گوید از پهلوی (فردوسی) | ۵- نگر آنکه گفتار او بشنوی |
| بپارسی کنم اما صحای او (منوچهری) | اما صحا بتازیت و من همی |

۱- احسن التقاسیم ص ۳۳۵؛ ابن الندیم نیز از قول ابن المقفع زبان دری را «منسوبة الی

حاضرة الباب» تعریف کرده است (الفهرست، چاپ مصر، ص ۱۹)

بلخ را در آن غالب دانسته‌اند. قول عبدالله بن المقفع چنینست : « و اما الدرّیة فلهة مدن المدائن وبها كان يتكلم من بیاب الملک وهي منسوبة الى حاضرة الباب والغالب علیها من لغة اهل خراسان و المشرق لغة اهل بلخ »^۱ و سخن حمزه نیز این قول را تأیید میکند و دالّست بر اینکه از لغات اهل مشرق زبان بلخیان بیشتر در زبان مردم مدائن غلبه داشت.^۲

سبب نفوذ لهجه‌های شرقی ایران در لهجه دری مدائن (که زبان درباری ساسانیان و همچنین زبان پایتخت ایران شده بود) حکومت ممتد اشکانیان و استقرار شاهنشاهی آنان در تیسفون بود و سراینکه نخستین کتیبه‌های شاهنشاهان ساسانی مانند کتیبه اردشیر پاپکان و کتیبه شاپور اول در نقش رستم و کتیبه دیگر شاپور در حاجی آباد و کتیبه فرسی در پایکولی همه بزبان پهلوی شمالی نوشته شده همینست ؛ و آن زبان عمومی مختلط که پیش ازین منشأ آثار ادبی پارسی یا پارسی دری دانسته‌ایم از چنین اصلی نشأت کرده و سپس ، بر اثر آمیزش با لهجه پهلوی جنوبی (پارسی میانه) شکل تازه‌یی یافته و در اواخر عهد ساسانی به نوان زبان پایتخت شاهنشاهی ایران وسیله ارتباط ایرانیان شده و بنحوی که گفتیم بعد از ظهور ادبیات فارسی اسلامی اساس و مبنای سخن در ترد گویندگان شرقی قرار گرفته بود ؛ لیکن چون محیط جدید تداول آن در مدتی متمادی

۱- الفهرست ، چاپ مصر ، ص ۱۹

۲- معجم البلدان یاقوت حموی ، ذیل کلمه « فهلوی ».

درباره‌های مشرق ایران مانند درباره‌های طاهری، صفاری، سامانی، فریغونی، زیباری، چغانی، غزنوی و دستگاه‌های سپهسالاران خراسان بود، طبعاً اثرهای لغوی و صرفی و نحوی بسیار از لهجه‌های متداول خراسان و مشرق پذیرفت و از نیروی در هیأت ابتدایی و قدیم خود بلهجه‌های خراسانی و تاجیکی ناحیه شرقی پشته ایران و افغانستان و پامپروتر کستان، و متون مانوی ارتباط و شباهت نزدیکی یافت و چون از قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) بعد بقسمت‌های مرکزی و غربی و جنوبی ایران رفت سرعت بسیار تحت تأثیر لهجات مرکزی و جنوبی ایران قرار گرفت و از اصل خود دور افتاد.^۱

وجود همین تأثیرات دو جانبه در زبان ادبی فارسی و تأثر آن از منشاءهای شرقی و غربی است که بعضی از زیانشناسان را وادار کرد تا هنگام بحث درباره این زبان آنرا زبان فارس بدانند (۱) و در همان حال تأثیر لهجه‌های سغدی و پارتی و پامیری و امثال آنها را نیز درین زبان بپذیرند.

۱- از مسائل قابل توجه آنست که هنگام شیوع لهجه پارسی در عراق و آذربایجان بسیاری از لغات و مفردات اختصاصی خراسان و ماوراءالنهر برای کوفندگان نواحی جدید مهجور و محتاج بتوضیح بود. لغت فرس اسدی بسبب همین ناآشنایی بوجود آمده (لغت فرس اسدی، چاپ تهران، ۱۳۱۹ شمسی، ص ۱) و قطران تبریزی با آنکه زبان او لهجه ایرانی آذری بود، بهمین سبب «زبان فارسی نمی دانست» و مشکلات خود را در دیوانهای منجیک و دقیقی از ناصر خسرو و قبادیانی بلخی میسرید (سفرنامه ناصر خسرو، چاپ تهران، ۱۳۳۵ شمسی، ص ۶).

شعر در ایران

۷) ناقدان ادبی ایران در عهد اسلامی، و تذکره نویسان فارسی، معمولاً تاریخ شعر ما را از دوره اسلامی آغاز می‌کنند و پیش از آن تاریخ شعر ایرانی را سرودها و کلمات و گاه نثری میدانند که بارها و آهنگهای موسیقی همراه بود (نوای خسروانی)^۱؛ و آنها نیز که خواستند تاریخ شعر فارسی را تا عهد پیش از اسلام بکشانند يك بیت شعر پهلوی هفت هجایی را که در اوایل دوره اسلامی یا پیشتر از آن به بهرام پنجم ملقب به گور (۴۲۰-۴۳۸ میلادی) نسبت داده میشد^۲، با گردانیدن آن پیارسی دری و افزایش چند کلمه عربی و فارسی بر آن، بصورت‌های مختلف عروضی درآوردند.^۳

علت این اشتباه آنست که ادبای دوره اسلامی ایران با قالبهای معین

۱- برای نمونه رجوع شود به :

تاریخ سیستان، چاپ تهران، ۱۳۱۴، ص ۲۱۰.

لیاب الالباب بعوفی، چاپ تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۱

المعجم فی معاییر اشعار المعجم. چاپ تهران، ۱۳۱۴، ص ۱۵۰

۲- ابن خرداد به، المسالك و الممالك، چاپ لیدن ص ۱۱۸؛ بیت مذکور چنینست :

« منم شیر شلنه و منم بیر یله »

۳- تاریخ ادبیات ایران، دکتر صفا، ج ۱، چاپ سوم، تهران ۱۳۳۸، ص ۱۷۶-۱۷۸

و محدودی از اوزان کل دارند که در هر يك از آنها شماره هجا های بلند و کوتاه با نظم و تناسب دقیقی معلوم شده؛ و این همان اوزانست که اصطلاحاً آنها را اوزان عروضی مینامند و بغلط تصویری کنند که از اوزان عروضی عرب بوجود آمده است. اما این نظم و ترتیب خاص با این قالبها و مقیاسهای معین و محدود و منظم که ما در شعر فارسی داریم در شعر ایرانی پیش از اسلام وجود نداشت بلکه در آنها شماره هجاها مناط اعتبار بود.

۸) تاریخ شعر در لهجات ایرانی با اوستا خاصه گائاها شروع میشود. اگر بهمان نحو که پیش ازین گفتیم^۱ تاریخ زندگانی زردشت را بحدود قرن یازدهم پیش از میلاد بالا ببریم، شعر مکتوب آریاییان ایرانی هم از همان تاریخ خواهد بود.

کلمه گائا *Gātha* بمعنی سرودست و این بخش از اوستا (که خود قسمتی از نسط یسناهاست) تشکیل میشود از پنج قسمت بنام: ۱) اَهورن وَ ایتی^۲، و ۲) اوشت ز ایتی^۳، و ۳) سپنتا می نیو^۴، و ۴) وُ هوششرو^۵

۱- همین کتاب مقدمه، حاشیه صفحه ۵۵

۲- *Ahunavairi* = اهنود. علت تسمیه این گائا با اسم مذکور آنست که در اول آن نام «آهو» یعنی سرور، (= اهورمزدا) آمده است.

۳- (*Ushlavairi*) = اشتود بجهت شروع بکلمه اوشت (= سلامت).

۴- *Spentâmainiyu* = سپنت آمد موسوم است بنام پنتامی نیومنی خرد (اندر بنامش)

۵- *Vôhu Xshathra* یعنی فرمانروایی نیک

وه) و هیشتر ایشتی .

نخستین گائانا از قطعات سه مصراعی تشکیل شده است ، هر مصراع با شانزده هجاء (سیلاب) ؛ و دومین گائانا دارای قطعات پنج مصراعی یازده هجایی است ؛ و سومین گائانا قطعات چهار مصراعی یازده هجایی دارد ؛ و چهارمین گائانا با قطعات سه مصراعی چهارده هجایی است ؛ و پنجمین گائانا از قطعاتی تشکیل شده است که هر يك از آنها دو مصراع بلند نوزده هجایی و دو مصراع کوتاه دوازده هجایی دارد .

بعد از گائاناها در قسمت‌های دیگر اوستا که تاریخ آنها متأخر از گائاناها و با اینحال از آثار بسیار قدیم آریایی ایرانیست ، قطعات منظوم یافته میشود و این قطعات بیشتر در یشتها با شعرهای ۸ و ۱۰ و ۱۲ هجایی ؛ و در یسناها و فرگرد ۲ و ۱۹ و نندیداد بیچشم میآیند .

قسمت بسیار بزرگی از اشعار اوستا در قرون متأخر پیش از اسلام بر اثر وارد کردن کلماتی برای توضیح مفردات یا ترکیبات مشکل کهن در آنها ، و یا در نتیجه افزایش عباراتی بنشر در وسط قطعات منظوم ، و همچنین بر اثر اشتباهات نسخ که در همه ادوار صورت گرفته ، از هیأت نظم بیرون آمده است و پیدا کردن صورت اصلی منظوم در آنها کاری دشوار و متعزّم دقت بسیارست . تنها در گائاناها وجود يك سنت

در کتابت ، یعنی جدا نوشتن مصراعها از یکدیگر و نهادن علامت فارق در میان آنها ، این صعوبت را کمتر کرده است . وجود بعضی اصطلاحات شعری در اوستا نیز مانند افس من^۱ (= واحد شعر) و وچس تشرتی^۲ (يك قطعه که مرگبست از چند افس من) و امثال اینها دلایلی بود بر وجود نظم در این کتاب کهن .

اطلاع علمی دقیق از وجود قسمتهای منظوم در اوستا مولود کوششهاییست که بعضی از اوستاشناسان قرن ۱۹ میلادی مانند روستر گارد^۳ (برای یافتن نظم در قسمتی از گائاناها یعنی های ۲۸-۳۴ و ۴۲-۵۰ و ۵۲ از یسنها) و وستفال^۴ (برای یافتن نظم در هوم یشت، های ۹ از یسنها) و هرمان تورپل^۵ (برای یافتن قطعات منظوم در یشتهای ۵ و ۱۰ و ۱۳ و ۲۲؛ و درهای ۱۰ و ۱۱ و ۵۶ از یسنها و فرگرد ۲ و ۱۹) کردند. کوششهای اورل مایر^۶ و گلدنر^۷ در همان اوان قسمتی از قواعد نظم را روشن تر کرد.^۸

- ۱- Afsman ۲- Vacastasti ۳- Westergård
 ۴- Westphal ۵- Hermann Torpel ۶- Aurel Mayer
 ۷- Geldner

۸- برای تحقیق در شعر اوستایی رجوع شود به :

C. De Harlez, *Avesta, livre sacré du zoroastrisme*; Paris, 1881; introduction, p. LXXI-LXXVIII.

J. Darmesteter, *Zend-Avesta, Vol. I, introduction*, p. XC VIII sqq.

A. Christensen, *Les Gestes des rois dans les traditions de l'Iran antique*. Paris, 1936, p. 9. sqq.

آقای پورداود : گائنا ، بیبشی ۱۹۲۶ میلادی ، مقدمه ، ص ۶۴-۶۸

آقای دکتر خانلری ، وزن شعر فارسی ، تهران ۱۳۳۷ ، ص ۲۴-۲۷ .

این کوششها هنوز هم ادامه دارد و تا کنون قسمت بزرگی از قطعات منظوم اوستا بدست آمده است.

اینک نمونه‌هایی از شعر اوستایی نقل میشود. قطعه زیرین از گائها، بنده ۵ از های ۴۴ (آشترد گات) است:

tat ūwā pərəsā arəš mōi vaōčā Ahurā

kā hvapā^o raočas-čā dāt tēmās-čā

kā hvapā^o xvafnəm-čā dāt zaēmā-čā

kā yā usā^o arəm piŋwā xšapā-čā

vā manaoŋriš čazdoŋhvanitəm arəθahyā

معنی چنینست:

این ترا می پرسم، راست بمن بگو، اهورا!

کدام نیکو کنش روشنایی را و تاریکی را آفرید؟

کدام نیکو کنش خواب را و تاریکی را آفرید؟

که باه داد، نیمروز و شب را [آفرید]؟

که بیاد آورنده اند بفرزادگان پیمان را!

قطعه ذیل از یشت دهم (مهر یشت) که خود از قطعات حماسی

دل‌انگیز اوستاست، گرفته شد:

Miθrəm vouru-gaoyaoitīm yazamaide...
 yō paoiryō mainyavō yazatō
 tarō Haram āsmaoiti paurva-naēmāt
 aməšahe hū yaṭ aurvat-aspahē
 yō paoiryō zaranyō-pīsō
 srīrā haṛəšnava gərəwnāiti
 aḫāi vīspəm ādiḫāiti airyo-šayanəm səvištō

ترجمه چنیشت :

میشر دارنده دشتهای فراخ را میستاییم... او نخستین ایزد مینوی
 است که از بالای کوه هرا پیش از خورشید تیز اسپ بمرگ بسوی ما
 میآید - او نخستین کسی است که با زینتهای زرین قلل کوههای
 زیبای آراسته را فرا میگردد، و از آنجا بر همه منزلگاههای آریایی
 مینگرد.

قطعه ذیل از بندهای ۲۷-۲۹ از بسنای ۵۷ موسوم به سروش یشت است:

27 yim `aθwārō aurvantō
 aurusā raoxšna frāderəsra
 spənta vīčvānhō asaya
 mainivasanhō vazənti;
 srvaēna aēšam safānhō
 zaranya paiti-θwarštānhō;

۱- از یشتها تألیف آقای پورداود ج ۱ ص ۴۲۸-۴۲۹. میراث ایران (ترجمه از:

The Legacy of Persia) مقاله آقای بلی ص ۳۰۰-۳۰۱

28 āsyanha aspaēbya

āsyanha vātaēibya

āsyanha vāraēibya

āsyanha maēvaēibya

āsyanha vayaēibya [patarōtaēbya]

āsyanha hvastayā [aiñhimanayā];

29 yōi vispō tē apayeinti

ya ave paskāt vyeinti,

nōit ave paskāt āfente;

yōi (u)vaēibya snaiñžbya

frāyatayeinti vazəmna

yim vōhūm Sraošem ašim

yačit usastaire

hindvō āgaurvayeite

yačit daošataire nivne

اینک ترجمه آن :

[سروش نیک اندام پیروزمند گیتی افزای پاک... رامی ستاییم]

که چهار تازنده نیزرو

سپید، نورانی، درخشنده،

الهی، دانا، که سایه نمی افکنند،

از فراخناهای آسمانی می گذرند.

کفشهای شاخین آنها

بزر پوشیده شده است.

تیزتر از اسبان،

تیزتر از بادها،

تیزتر از باران،

تیزتر از ابرها،

تیزتر از مرغان پران،

تیزتر از قیری که نیک انداخته باشند؛

که بهمه این موجودات میرسند

اگر آنها را تعقیب کنند؛

و آنها نمیتوانند [باین تازندگان] برسند؛

که میروند و با خود میبرند

سروش نیک و پاک را

با دو سلاح خورد.

اگر در دورترین نقطه شرقی

هند باشد، او را بچنگ آورد

اگر در دورترین نقطه غرب باشد او را میزند.^۲

۱- در بعضی از ترجمه‌ها: «سپاه».

۲- نقل و ترجمه از:

و اینک قطعه دیگری از اوستا (یشت ۱۳ ، فروردین یشت ،

بندهای ۷۷-۷۸)

77 yat titarat angrō mainyuš

dāhīm ašahe vangheuš

antara pairi.avaitəm

vohuča manō āfarsča

78 tā hē taurvayatəm tbaēša

angrahe mainyēuš drvatō

yat nōit āpō takāis staya

nōit urvarā uruθmabyō;

hakat sūrahe daθušō

xšayatō ahurahe mazdā

fratacin āpō səvistā

uzuxs(i)yanča urvarā.

اینک ترجمه آن :

هنگامی که اهریمن با آفرینش آس و هوه^۱ بمخالفت برخاست ،
 و هوه^۲ و آذرینگاهبانی آن برخاستند . - این دو خصومت‌های اهریمن
 دشمن خیر را درهم شکستند ، بتجویی که او دیگر نتوانست آنها را از
 جریان خود بیفکند و نه گیاهان را از رستن بازدارد . در همین هنگام ،
 آبهای آفریننده توانا ، اهورمزدا ، که شهر یاری اوراست ، با نیروی آسمانی
 که یافتند بجریان در آمدند ، و گیاهان رستن آغاز کردند^۳

۱- خیر (راستی) مقدس (نیک) . ۲- *Vohu-mana* نام یکی از نش‌اشاسپند است .

۳- نقل و ترجمه از مقاله آقای نیبرگ ، ژورنال آزیاتیک ، ج ۲۱۹ شماره ۱ ص ۲۲۸-۲۲۹

۹) در لهجات میانه ایرانی تقریباً همه جا ببا زمانده‌هایی از قطعات اشعار و گاه بمنتظومهای قابل توجهی باز میخوریم و از آنجمله است در آثار مانوی و زروانی و پهلوی شمالی (پارتی، اشکانی) و پهلوی جنوبی (ساسانی، پارسی میانه) و سغدی و ختنی^۱.

اشکال بزرگی که برای یافتن اشعار در متون بازمانده از لهجه‌های میانه ایرانیست، خطوط ناقص آرامی و سریانی آنها و عدم تحریر بسیاری از مصوتها و وجود هوزوارش، یعنی ایده اوگرامهای آرامی. در بعضی از آنهاست.

۱- درباره شعر در لهجات مختلف میانه و آثار منظومی که در هر يك از آنها باقی مانده است، رجوع کنید به :

ملك الشعراء بهار: شعر در ایران، از شماره اول سال پنجم مجله مهر بعد.

يك قصیده پهلوی. مجله سخن سال ۲ شماره ۸.

دکتر پرویز نائل خالری: وزن شعر فارسی، تهران ۱۳۳۷، از صفحه ۳۷-۳۸ بعد.

ه. و. بیلی (H.W. Bailey): زبان فارسی، فصل هفتم از :

(The Legacy of Persia, Edited by A. J. Arberry)

این مقاله را آقای دکتر محمد معین در کتاب میراث ایران، تهران ۱۳۳۶، ترجمه کرده (ص ۲۹۱-۳۲۲) و در آن نمونه‌هایی از شعر لهجات مختلف میانه داده شده است.

Arthur Christensen, *Les gestes des rois dans les traditions de l'Iran antique*. Paris, 1936, p. 43 sqq.

W. Henning, *A Pahlavi Poem*, BSOAS, 1950

باقی در حاشیه صفحه بعد